



مؤلفین یادداشت «شتر با بارش نیست» سید مجید حسینی را از زمره‌ی «پیمانکاران اندیشه» می‌دانند که «مدام مسائل را با غلتک‌هایشان تخریب و از نو پاسخ‌ها را بنا می‌کنند، البته در مناقصه‌ی پروژه‌های نیمه‌کاره که ظاهراً قرار نیست از داخل خطوط ذهن به جهان واقعی پا گذارند»

حقیقت به باور نگارندگان این یادداشت توسط حسینی عامدانه تحریف می‌شود. او در ردای استاد دانشگاه درصدد است تا چشمان مردم را بر حقایق بندد و آنان را به خواب غفلت فرو برد. او ایدئولوگ است، چراکه با بها دادن به امر پیش‌پاافتاده‌ی آموزش و کار، به جد می‌کوشد ذهن‌ها را از آنچه به راستی اهمیت دارد منحرف سازد: نرخ بالای تورم و بیکاری، عدم استمرار رشد اقتصادی، نابرابری‌های عظیم ثروت، درآمد و مصرف میان طبقات گوناگون و از اینها مهم‌تر: پدرسالاری سیاسی، رازوری و نبود شفافیت، جامعه‌ی مدنی قلابی، قدرت نامتوازن و متمرکز در حلقه‌های بسته الیگارشیک، قانون-گذاری دمدمی و سلیقه‌ای و مبتنی بر منافع گروهی مقامات و مدیران سیاسی.

بدین ترتیب حسینی نه یک مصلح اجتماعی، بلکه ایدئولوگ محافظه‌کاری است که تنها دغدغه‌اش حفظ و تثبیت وضع موجود سیاسی - اقتصادی به نفع اقلیت صاحب امتیاز و به زیان اکثریت عظیم توده‌های محروم است. ماهیت و هدف پروژه او از این قرار است: «اصلاح و ساختن یک جامعه‌ی مناسب که نه از رهگذر سیاست، بلکه از دریچه‌ی نظام آموزشی محقق می‌گردد. حسینی درصدد تعلیق امر سیاسی و اقتصادی است. بنا نیست استاد محافظه‌کار در جایی که زمین سفت است، یعنی زمین سیاست و اقتصاد تغییر ایجاد کند و در عوض می‌کوشد در قلمرو محدود آموزش که در طبقه‌ی سیاسی حاکم بر سر آن مناقشه‌چندانی وجود ندارد دست به تغییر بزند».

به باور مؤلفین یادداشت، حسینی خود نیک می‌داند که هیچ #رنجی_کم_ نخواهد کرد، چرا که آنچه برایش به میدان آمده است کاستن از رنج مردم نیست. او حافظ منافع فرادستان است. البته -به اعتقاد آقایان کریمی و احمدی‌وند- مطامع شخصی حسینی نیز در حضور پررنگش در رسانه‌های گروهی بی‌تأثیر نیستند، آخر او در نهایت یک «شبه سلبریتی» است! از حدس و گمان در مورد نیت‌های درونی افراد که بگذریم، آنچه روشن است آقایان کریمی و احمدی‌وند -بر خلاف تصور خودشان- درکی راست‌گرایانه و البته عوامانه از مفاهیم و مقولات علوم اجتماعی و سیاسی دارند که در ادامه به برخی جنبه‌های آن اشاره می‌شود.

مؤلفان یادداشت با تأکید از واژه‌ی ایدئولوگ برای توصیف حسینی استفاده می‌کنند. ایدئولوژی در اینجا به معنای آگاهی کاذب بکار گرفته می‌شود و ایدئولوگ کسی است که اکاذیب را به جای حقیقت نشر می‌دهد. علم در برابر ایدئولوژی دربردارنده‌ی آگاهی راستین است. به کرات تکرار می‌شود که حسینی نسبت به «امر واقعی» بی‌توجه است. بنا بر ادعای نویسندگان اساساً بریدن از واقعیت است که حسینی را از وادی علم بیرون انداخته و به ورطه‌ی هذیان‌گویی ایدئولوژیک می‌اندازد. به اعتقاد آنها «نادیده انگاشتن امر واقعی ما را به دام ایده‌آلیسمی احمقانه می‌افکند که با خیالبافی و خیال‌سازی پارانوئید، هرگونه نزدیکی با امر واقعی را از جهان شناختی ما دریغ و مبدل به میوه‌ای ممنوعه می‌کند».

یحتمل از نظر نویسندگان واقعیت را باید در جایی جز تنظیمات و سازوکارهای حاکم بر آموزش جستجو کرد. گویی به اعتقاد نویسندگان یادداشت حقیقت پیش چشمان ما رژه می‌رود و رسالت روشنفکران واقعی صرفاً این است که آنچه می‌بینند را بی‌کم و کاست بیان کنند. با وجود آنکه در یادداشت به «همه تاریخی بودن» سید مجید حسینی انتقاد می‌شود، اما مبنای کلی بحث آن عدم پایبندی این استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران به حقایق متقن جامعه است. بیهوده نیست که کریمی و احمدوند دغدغه علم راستین را دارند. گرایش آنان به اصالت علم و نفی پروژه‌های ایدئولوژیک نظیر پروژه‌ی سید مجید حسینی با حقیقت‌گرایی‌شان ملازم است. جالب اینکه در هیچ کجای نوشته ویژگی‌های چنین «علم راستینی» بیان نمی‌شود.

آنها از اینکه سید مجید حسینی در برابر نظام آموزشی عقب‌افتاده و ناکارآمد ایران از نظام آموزشی خلاقیت‌محور ایالات متحده دفاع می‌کند ناخرسندند: «باز هم استاد دچار واژگونگی و کژفهمی شده است. او توجه ندارد که این نظام آموزش

آمریکایی (آمریکا به مثابه‌ی سمبل سرمایه‌داری بورژوازی غربی) که از آن دم می‌زنند، نظام آموزش فروخورده به درون اقتصاد و سیاست است. در واقع صرفاً نظام آموزشی نیست بلکه سازوگر آموزشی است که نظام سیاست و اقتصاد در آمریکا موفق به برسازی آن شده است... این نظام آموزشی که ایده‌آل دکتر مجید حسینی است نیروی کار مبتنی بر دانشی را تولید می‌کند که چرخ‌های اقتصاد و اهرم‌های سیاست آمریکا را توجیه و تئوریزه نماید. دانشجو و استاد آمریکایی کارگر نظام دانش و در واقع نظام اقتصادی و سیاسی آمریکا است».

از بنیادهایی که یادداشت بر آن بنا شده است تا نتیجه‌گیری‌هایی از این دست راهی درازی نیست. بنابراین برای افرادی که سطور ابتدایی یادداشت را می‌خوانند از مطالبی که در ادامه‌ی آن بیان می‌شود شگفت‌زده نخواهند شد. آنچه شگفت‌انگیز است تلقی‌ای است که نویسندگان یادداشت از خود به عنوان مفسران اندیشه‌ی چپ و انتقادی دارند؛ چرا که تصور سیستمی یکپارچه که تمام سطوح و ابعاد آن بدون هیچ‌گونه تعارض و تضادی در خدمت هدف واحدی قرار دارند، مگر چیزی جز جامعه‌شناسی سیاسی فونکسیونالیستی امثال پارسونز و... است. این تصور که نظام آموزشی آمریکا درست در خدمت بنیان‌های اقتصادی نظام سرمایه‌داری است، بازنوشت غیرانتقادی «زیربنا/روبنا» ست که اتفاقاً کسانی چون آلتوسر و دیگران در صدد برانداختن چنین تصویری هستند.

آقایان کریمی و احمدی‌وند به ما می‌گویند که نوعی رابطه‌ی پایدار متوازن بین مجتمع نظامی- صنعتی ایالات متحده و دانشگاه در آمریکا وجود دارد. بنابراین خط مستقیمی جان بولتون و دونالد ترامپ را به دیوید هاروی متصل می‌کند! این نه اعتقاد کارل مارکس، بلکه اعتقاد تالکوت پارسونز بوده است که هر نظام اجتماعی از خرده نظام‌های هماهنگی - شامل خرده نظام اقتصاد، خرده نظام سیاست، خرده نظام اعتقادی و خرده نظام عرف اجتماعی - تشکیل شده است و هر کدام از آنها در راستای حفظ نظم و ثبات کلی سیستم کارویژه‌های مشخصی دارند. اما آنچه با این تلقی بدون پاسخ می‌ماند این است که چگونه در درون چنین سیستم ارگانیک و منسجمی حجم عظیمی از آثار فلسفی، اقتصادی، سیاسی، ادبی و... شکل می‌گیرند که معطوف به باژگونی و نابودی همان سیستم هستند؟ آیا سنت سیاسی و فکری چپ خود در درون همین نظام شکل نگرفته و نبالیده و در اختیار امثال آقایان کریمی و احمدی‌وند قرار نگرفته است؟

اساساً هستی‌شناسی اجتماعی لیبرال به تصور کریمی و احمدی‌وند از جامعه خوشامد می‌گویند. هم در نظر لیبرال‌ها و هم در نظر کریمی و احمدی‌وند مجموع نظام‌های اجتماعی چیزی جز یک کل ارگانیک نیستند، اساساً لایه‌های واقعیت هیچ «استقلال نسبی‌ای» از یکدیگر ندارند و همگی چونان اجزای یک بدن در خدمت اهداف واحدی هستند. در مقابل هستی‌شناسی اجتماعی چپ اتفاقاً فرض را بر شکاف و تضاد میان ساحت‌های گوناگون جامعه می‌گیرد. اگر چنین شکافی نباشد اساساً تاریخ به پایان می‌رسد. اینجاست که اتفاقاً شترسواران و بارشان در آغوش راست‌ترین رویکردها می‌آرمند.

خطای نخ‌نمای دیگر در نوشته‌ی «شتر و بارش» اتفاقاً در رویکرد به همین مسئله‌سازی است. در نظر نویسندگان این متن اساساً هرکس درباره‌ی آموزش، درمان، بیمه، خانواده، شهر و غیره کار کند و پروژه‌ای را به پیش برد دارد مسئله‌سازی

می‌کند. اتفاقاً این رویکرد یکی از دلایل توسعه‌نیافتگی علوم اجتماعی و انسانی در ایران است. نویسندگان مقاله‌ی پیش‌گفته، همداستان با اسلاف‌شان، تصور می‌کنند سیاست و اقتصاد جایی بیرون از این نظامات قرار دارند. تصور ایشان از سیاست و اقتصاد یحتمل هم‌ارز با تقسیم‌کار کابینه‌ی دولت است! اتفاقاً از این منظر مسئله‌دار کردن واقعیتی که همه آن را بدیهی پنداشته‌اند و عرصه‌ی عمومی حساسیتی به آن ندارد، خود عین نقادی است. در نظر کریمی و احمدی‌وند یحتمل رانسیر نیز مسئله‌سازی کرده است!

نکته‌ی آخر در باب روش است. نقادی «شبه‌سلبریتی‌هایی» چون حسینی اتفاقاً باید بازی و عمل آنها را نشانه رود نه گفتار آنها را. حسینی در کتابهایش و رسانه‌های رسمی یا مجازی نقش یک بازیگر سیاسی و رسانه‌ای را بازی می‌کند نه یک نظریه‌پرداز را. از این رو موضوع نقادی باید نحوه‌ی بازی کردن او برای ایجاد حساسیت در یک موضوع خطیر باشد. یعنی باید دید آیا او با این شکل بازی کردن می‌تواند حساسیت فضای عمومی را نسبت به مسئله‌ی خطیر آموزش برانگیزد یا نه. از این رو آنچه حسینی در حال حاضر می‌گوید در خدمت همین بازی باید باشد نه در خدمت یک صورت‌بندی نظری.

اما نکته‌ی تأسف‌برانگیز در نوشته‌ی «شتر و بارش» جای دیگری است. در اینجا حسینی اهمیت چندانی ندارد، مصیبت آنجاست که با ژارگون بازی چپ‌نما راست‌ترین تصورات را تکرار کنی. مصیبت آنجاست که کریمی و احمدی‌وند به غایت غیرسیاسی هستند چون اساساً با منفجر کردن میدان سیاست، بنا دارند در خلاء اکت رادیکال کنند.